

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره ۱۵، پیاپی ۱۰۰، بهار و تابستان ۱۳۹۴

موضوع‌گیری و مناسبات مورخان عصر ایلخانی در برابر ابن‌اثیر: تضاد و تعارض

علی سالاری شادی^۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۵/۴/۲۱

چکیده

دو دهه‌ اوآخر عمر ابن‌اثیر، مورخ مشهور و صاحب‌کتاب «الکامل»، هم‌زمان با حمله مغول سپری شد و او شاید نخستین گزارشگر حمله دهشتناک مغول بود. گزارش‌های او از حمله مغول، گذشته از اصالت ویژه آن، با ارزیابی‌ها و تحلیل‌هایی توأم است که از شکوه‌نامه‌ای مملو از دردمندی و ناخرسندی سخن می‌گوید. از طرفی نوشته ابن‌اثیر، همچون یک منبع مهم و نزدیک به عصر ایلخانی و حمله مغول، می‌توانست منبع مورخان ایلخانی باشد؛ درحالی‌که مورخان ایلخانی، بی‌رغبتی و بی‌اعتنایی خاصی به او از خود نشان داده‌اند.

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه؛ a.salarshadi@urmia.ac.ir

اکنون این نوشته بنا دارد تا با بررسی گزارش ابن‌اثیر از حمله نخستین مغول و ارزیابی‌های او از آن، به موضع‌گیری، اقبال و یا بی‌اقبالی مورخان ایلخانی در برابر او بپردازد و اینکه چرا مورخان ایلخانی به‌رغم نزدیکی زمانی و آشنایی با وی، برخلاف سایر مورخان معاصر و متأخر (غیرایلخانی) از ابن‌اثیر دوری گزیدند؛ همچنین در این نوشته چرایی و چگونگی مناسبات به‌نسبت پیچیده مورخان ایلخانی با ابن‌اثیر و جوانب آن به بحث گذاشته شده است.

واژگان کلیدی: ابن‌اثیر، حمله مغول، مورخان ایلخانی، جوینی، رشیدالدین فضل‌الله.

مقدمه و طرح مسئله

عزالدین علی‌بن محمد بن محمد مشهور به ابن‌اثیر (۵۵۵-۶۳۰)، صاحب کتاب «الکامل»، از مورخان مشهور جهان اسلام است. اثر او از زمان تألیف تاکنون همواره منبع مورخان و محققان بوده است. او برحسب قاعده و ضابطه تحصیلی عصر، به حفظ قرآن، آموختن حدیث و سایر علوم متداول، مانند قرآن، حدیث، کلام و اصول مشغول شد و بر مبنای رسم مشایخ، علوم دیگری مانند منطق، نجوم، هئیت و... را آموخت و تحصیلات مرسوم روزگار، به‌ویژه قرآن، حدیث، سیره، رجال‌شناسی، تاریخ و علم‌الانساب را گذراند (ابن‌عماد حنبلی، ۱۳۷/۳).

ابن‌اثیر (۵۵۵-۶۳۰ ق.) معاصر با پنج خلیفه عباسی از جمله ناصرالدین الله بود. در این ایام او ناظر انقراض سلاجقه در ایران، عراق، سقوط خوارزمشاهیان در شرق عالم اسلامی و مهم‌تر از همه، حمله مغول بود. ابن‌اثیر در حال تألیف الکامل بود که حمله مغول رخ داد. او در مجلدات اخیر با ناخرسندی شدید، حمله مغولان را شرح داد و افزون‌بر بیان نخستین اخبار آن، بینش و ارزیابی خود را از آن واقعه بیان کرد. شکوه‌نامه مملو از اندوه و ناخشنودی او در دیباچه حمله مغول مشهور است؛ گذشته‌ازاین گزارش‌های ابن‌اثیر در زمره نخستین گزارش‌ها از حمله مغول، به‌ویژه درباره رخدادهای ماوراءالنهر، خراسان،

عراق عجم، آذربایجان، شمال عراق و... است؛ در این باره نوشته و ارزیابی‌های او ارزش فراوانی دارد؛ زیرا فضای حمله مغول را در همان ایام ترسیم کرده است.

اکنون مسئله این است که ابن‌اثیر به‌عنوان اولین راوی حمله مغول - که مدت‌ها قبل از مورخان ایلخانی آن را بیان کرد- و به حکم اشتراک موضوع تاریخی، باید نوشته‌اش حداقل یک منبع درخوراعتنا برای مورخان ایلخانی باشد؛ اما آن‌ها چندان توجهی به گزارش ابن‌اثیر نکردند و از سویی مورخان ایلخانی در بخش تاریخ قبل از مغول نیز چندان تمایل و اقبالی به نوشته ابن‌اثیر نداشتند؛ در حالی که مورخان معاصر و متأخر غیر ایلخانی، مانند نسوی و یا مورخان عرب و تیموری، به شکل وسیعی از ابن‌اثیر بهره جستند.

به‌راستی علت بی‌رغبتی و بی‌توجهی مورخان مغولی و ایلخانی به ابن‌اثیر ناشی از چیست؟ و چرایی این رویکرد به چه عواملی باز می‌گردد؟

این نوشته در صدد است تا ضمن بیان گزارش ابن‌اثیر از حمله مغول و ارزیابی آن، به موضع‌گیری مورخان مغول و ایلخانی از جمله جوینی، رشیدالدین فضل‌الله و... در قبال ابن‌اثیر بپردازد. در ضمن گفتنی است که بررسی این مناسبات با این نگاه، پژوهشی تازه است که برای اولین بار انجام می‌شود.

گزارش‌ها و ارزیابی‌های ابن‌اثیر از حمله مغول

ابن‌اثیر در ذیل حوادث سال ۶۱۷ ه. ق با تأسف و اندوه فراوان، از پورش تاتارها (مغولان) به مناطق اسلامی یاد کرد. شکوه‌نامه او در مقدمه اخبار حمله مغول به‌حق، سوگ‌نامه‌ای دردمندانه است. او از این حادثه فاجعه‌بار به‌شکلی باورنکردنی اندوهگین شد و آن را این‌گونه ارزیابی کرد که آن ویرانی به‌آسانی جبران‌شدنی نیست و نوشت: «چند سال بود که از ذکر این حادثه خودداری می‌کردم؛ زیرا آن را بسیار بزرگ و هولناک می‌شمردم و از یادآوری آن اکراه داشتم و...» (ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ۶/۱۲۴). او در ادامه به نحو مؤثر و با لحنی استفهامی و دلسوزانه می‌نویسد: «آخر چه کسی برایش آسان خواهد بود که خبر گزار مرگ اسلام و مسلمانان باشد» (همان)؛ سپس با لحنی حزن‌انگیز می‌نویسد: «بنابراین ای

کاش مادرم مرا نزاده بود و یا پیش از این حادثه مرده و از یاد رفته بودم!» (همان، ۲۳۶/۱۲۵).

او حمله مغول و فجایع ناشی از آن را از زمان آدم تا قیامت بی‌نظیر می‌داند که حتی حمله بخت‌النصر به بنی اسرائیل در برابر آن ناچیز بود (همان) و می‌افزاید: «شاید تا انقراض عالم و یا تا پایان جهان، همانند چنین حادثه‌ای و چنین قوم خونخواری نبینند» (همان). او حتی دجال را بهتر از مغولان می‌داند؛ زیرا این درندگان مغولی به زنان آبستن نیز رحم نکردند و شکم آن‌ها را دریدند (همان). او سرعت حمله مغول را بیشتر از فتوحات اسکندر می‌داند (همان، ۲۶/۱۲۸) و در ادامه به حمله مغول، از چین تا آذربایجان و گرجستان و از هند تا سیستان اشاره می‌کند که چه خرابی‌ها و مصیبت‌هایی را آفرید. او می‌گوید که مغولان در تدارکات نظامی این فتوحات سریع، مستقل بودند و به چیزی از بیرون نیاز نداشتند (همان) که این ادعا با قراین و شواهد دیگر تأیید می‌شود. او به‌اختصار، مطالبی درباره کیش و آیین، و مناسبات خانوادگی و اجتماعی مغولان دارد (همان، ۲۶/۱۲۸-۱۲۹).

ابن‌اثیر در روش رویارویی محمد خوارزمشاه و مغولان به مناسبات بازرگانی اشاره می‌کند و در ادامه، واقعه اترار را می‌آورد و این نکته را یادآوری می‌کند که چون خوارزمشاه، شهرهای ختایان را گرفت، در همان ایام مغولان بر شهرهای کاشغر، بلاساغون و... چیره شدند و در نتیجه خوارزمشاه و مغولان همسایه گشتند. ابن‌اثیر این مغولان را مغولان نخستین می‌خواند (همان، ۲۶/۱۳۳-۱۳۶) که منظور او همان نایمان‌ها هستند. نایمان‌ها به رهبری کوچلوک‌خان با حمله چنگیز فرار کرده و با خوارزمشاهیان همسایه شدند.

ابن‌اثیر در تداوم مناسبات نخستین سلطان محمد و مغولان، از جاسوسان خوارزمشاهی یاد می‌کند که اخبار وحشتناکی از قدرت و خشونت مغولان آوردند و موجب پشیمانی محمد خوارزمشاه از واقعه اترار شدند (همان، ۲۶-۱۳۴) و سپس به رایزنی مجمع فرماندهان و مشاوران محمد خوارزمشاه و از جمله فقیه شهاب‌الدین خیوقی و گفتگو و طرح راه‌هایی برای مقابله با مغولان اشاره می‌کند (همان، ۱۳۴-۱۳۵) که نتیجه‌ای جز نابسامانی بیشتر

نداشته است. ابن اثیر حمله وسیع مغولان به رهبری چنگیز به ماوراءالنهر، خراسان، شهرهای بخارا، سمرقند، بلخ، خوارزم، غزنه و غور را بررسی کرده و همچنین از حمله به مناطق مازندران، ری، همدان، آذربایجان، مراغه، گرجستان، دربند، شروان، آلان، قیچاق و روس، دیاربکر، جزیره ابن عمر، اربیل و دقوفا تا سال ۶۲۸ خیر داده است و در ضمن به احوال محمد و جلال‌الدین خوارزمشاه توجه ویژه‌ای داشته است (نک: ابن اثیر، جلدهای ۲۶ و ۲۷). او از حمله مغول به شهرهای اربی، دقوفا و کرخینی یاد کرده است (همان، ۱۵۶/۲۷-۱۵۷) و اینکه آذربایجان، فرمانبرداری مغولان را پذیرفت (همان، ۲۷/۱۵۸)؛ از سوی دیگر از سرنوشت جلال‌الدین - که برای ابن اثیر همچون نماد مقابله با مغولان اهمیت داشت و مدام پیگیر اخبار وی بوده است - اظهار بی‌اطلاعی کرده است. او نوشت: «سال ۶۲۸ به پایان رسید و ما خبری از جلال‌الدین به دست نیاوردیم و ندانستیم آیا کشته شده و یا پنهان شده، از بیم مغولان خود را آشکار نمی‌سازد و یا از این شهرها به جای دیگر رفته است» (همان، ۲۷/۱۵۷). آری، دیگر هیچ خبری از جلال‌الدین به دست نیامد؛ زیرا او در همان سال و در حین آخرین فرار به دیاربکر، کشته شد و در همان ایام نیز کتاب الکامل با مرگ مؤلف به پایان رسید.

از این رو بی‌شک در میان مورخان و گزارشگران، از نظر زمانی کسی نزدیک‌تر از ابن اثیر به حمله مغول نیست. وی از نظر مکانی نیز با توجه به حمله مغول به عراق و آناتولی به صحنه حمله‌های آن‌ها نزدیک بوده است؛ از سویی او با حساسیت ویژه‌ای پیگیر اخبار مغولان است. منابع او درباره حمله مغول متنوع و اغلب برگرفته از اخبار شاهدان و ناظران است. اخبار خوشونت‌بار و سریع مغولان در جهان آن روز از چین تا اروپا و مصر پیچید و به همان شتاب پیشرفت مغولان به سرعت منتشر شد و از سوی دیگر حمله مغول موجب فرار و جابه‌جایی و آوارگی افراد، گروه‌ها و قبایل بسیاری شد که به سوی مناطق امن غربی متواری شدند. این افراد، منابع خبری درباره حمله مغول بودند. ابن اثیر در چنین فضایی، اخبار را جمع‌آوری کرده است. منابع خبری او متعدد و در فاصله زمانی سال ۶۱۶ - ۶۲۸ شامل سربازان، بازرگانان، فقیهان، عالمان، کنیزکان و به‌طور کلی گریختگان، بازماندگان، شاهدان و آگاهان حمله مغول بود؛ همچنین وی همچون خبرنگاری، مدام در پی کسب

خبر از مغولان بود. پیگیری او از سرنوشت جلال‌الدین خوارزمشاه حاکی از این رویکرد است.

بنابراین نوشته ابن‌اثیر از منابع دست‌اول است که هم‌زمان با آن وقایع و تا حد زیادی درست است. یکی از منابع بزرگ خبری ابن‌اثیر، توده مردم بودند؛ زیرا آن‌ها به شکل وسیعی درگیر حمله مغول بودند؛ بنابراین اخبار ابن‌اثیر با قرائن و شواهد فتوحات نظامی مغولان در سایر مناطق جهان همخوانی دارد. ابن‌اثیر سیاست کلی حاکم بر فتوحات مغولی را به تصویر کشیده که چگونه آن‌ها بدون هیچ قاعده و ضابطه‌ای فقط به کشتار و چپاول دست می‌زدند و به چیزی به جز آن فکر نمی‌کردند؛ و از آنجا که حمله‌های آن‌ها حتی پس از درگذشت ابن‌اثیر تا دهه‌های بعد نیز همچنان بی‌وقفه ادامه داشت و سروسامانی خاص نداشت (هرچند هیچ‌گاه سامان نگرفت)؛ پس نباید انتظار داشت که ابن‌اثیر، جزئیات آن را توصیف کند؛ اما حداقل او به درستی کلیات حمله مغول و ویرانی‌های آن و سیاست کلی حاکم بر آن را با اشاره به مصادیق خشونت‌بار آن، ترسیم کرد.

نوشته ابن‌اثیر از دو دیدگاه دارای اهمیت است: اول آنکه او انتقادی‌ترین و تندترین لحن را علیه آن‌ها دارد که این حمله را از منظر کشتار گسترده توده‌های انسانی و میزان ویرانی به بار آورده بی‌همتا می‌داند؛ البته ناگفته نماند که مورخان ایلخانی از جویی تا حمدالله مستوفی نیز بر آن تأکید ورزیده‌اند و نباید تصور کرد که بیان ابن‌اثیر مبالغه است؛ دوم اینکه ابن‌اثیر نخستین گزارش‌ها را از حمله مغول دارد؛ زیرا اخبار او در همان ایام - که آن حمله‌های گسترده در جریان بود- و برگرفته از فضای همان رویدادهاست.

اما پژوهشگران عصر ما درباره رویکرد ابن‌اثیر به حمله مغول تفسیرها و تحلیل‌های مختلف و حتی متفاوتی دارند. گروه بسیاری ضمن تأکید بر درستی گفتار ابن‌اثیر، آن را تأیید می‌کنند؛ زیرا گزارش‌های او درست و با قرائن و شواهد دیگر مطابقت دارد و گروه اندکی نیز سعی کرده‌اند تا هر دو رویکرد ابن‌اثیر، یعنی هم گزارش‌ها و هم تحلیل‌های او را رد کنند و یا آن را براساس بینش خود تعدیل کنند و نگاه او را یک‌سویه و محدود با سیاه‌نمایی اغراق‌آمیز جلوه دهند. جورج لین نویسنده کتابی در احوال ایلخانان نخستین است و هدفش از تألیف «آناثر»، بازسازی چهره ایلخانان از جمله هلاکو و اباقا و

مشروعیت‌بخشی به آن‌ها و ارائه تصویر خردمندانه از شیوه رفتار و مملکت‌داری آن‌هاست. او با تلاش بسیار و با استناد به مواردی اندک که درخور توجه نیستند، به تعمیم‌دهی به نفع آن‌ها دست زد (نک: لین، فصل‌های نخست کتاب).

بدین ترتیب طبیعی خواهد بود که لین از قبل با ردّ مطالب ابن‌اثیر به پاک کردن صورت مسئله، برای اثبات مدعای خود پردازد، زیرا بیان ابن‌اثیر با تحلیل و تفسیر او در تضاد است؛ بنابراین سعی کرد تا گزارش‌های ابن‌اثیر را کم‌اهمیت و دست‌دوم فرض کند. او نوشت: «بیانات غم‌انگیز ابن‌اثیر، تصویر سیاهی از مغول‌ها خلق کرده است که تا امروز موجود است... با توجه به اینکه ابن‌اثیر هیچ‌گاه شاهد عینی وقایع نبوده است، گزارش‌های او در بهترین حالت، دست‌دوم محسوب می‌شود» (لین، همان، ۴۱)؛ در این صورت باید پرسید که اگر گزارش‌های ابن‌اثیر که مأخوذ از شاهدان و فراریان حمله مغول بود، دست‌اول نیست، پس کدام گزارش یا نوشته کدام مورخ دست‌اول است؟! برخلاف گفته لین، مورخی نزدیک‌تر از ابن‌اثیر به حمله مغول نداریم و از آنجا که حمله مغول به شمال عراق (موطن ابن‌اثیر) هم رسید؛ بنابراین نوشته او به یقین دست‌اول است.

اما برخلاف گفته لین، اشپولر - که اطلاعاتش از تاریخ مغول و منابع آن کم نیست - نوشته ابن‌اثیر را جزء منابع دست‌اول شمرده است (اشپولر، ۱۳۷۶: ۱۷). ابن‌اثیر تحسین بارتولد را برانگیخت به طوری که بارتولد از وی تعریف و تمجیدی خاص کرد و گفت: «ابن‌اثیر با انصافی عظیم و شمّ انتقادی‌ای که در آن عصر نادر بوده از هر جا برای تألیف خویش مدارک و مطالب گرد آورده است» (بارتولد، ۱/۳۵). بارتولد نوشته ابن‌اثیر را بر دیگران ترجیح داده است.

همچنین مرحوم عبدالهادی حائری ارزیابی ابن‌اثیر را کم‌اهمیت و محدود فرض کرد که البته به نظر می‌رسد ارزیابی او بی‌اهمیت بوده و دچار نوعی گرایش مغول‌دوستی - که عده‌ای بنابه دلایلی امروزه به آن دچار هستند - شده است؛ ضمن اینکه اطلاعات او درباره حمله مغول و تأثیر جهانی و منطقه‌ای آن ناچیز است.

۱. موضع‌گیری و مناسبات مورخان ایلخانی با ابن‌اثیر

به‌طور کلی مورخان عصر مغول و ایلخانان از جمله جوینی، رشیدالدین، مستوفی، شبانکاره‌ای، بناکتی، ابوبکر قطبی و... کتاب ابن‌اثیر را منبع خوبی نمی‌دانند؛ در حالی که اغلب این مورخان، آثارشان در زمرهٔ تواریخ عمومی‌ای است که ابن‌اثیر می‌توانست یکی از منابع اصلی آن‌ها باشد؛ اما این مورخان رغبتی به نوشتهٔ ابن‌اثیر از خود نشان نداده‌اند. منشأ بی‌توجهی مورخان عصر مغول به ابن‌اثیر چیست؟ موارد ذیل می‌تواند از دلایل این بی‌توجهی باشد:

اول اینکه جوینی، رشیدالدین و دیگران که وابستگی ویژه‌ای به حاکمیت مغولی داشته‌اند، احتمالاً به دلیل موضع‌گیری تند ابن‌اثیر علیه مغولان از وی ناخرسند بودند؛ زیرا آنان به حکم موقعیت سیاسی و اداری، منعکس‌کنندهٔ تمایلات حاکمیت ایلخانی بوده‌اند؛ پس ناگزیر نمی‌توانستند که از دشمن مغولان (با توجه به انتقادهای تند او) یاد کنند؛ همچنین بی‌رغبتی سایر مورخان ایلخانی به ابن‌اثیر هم ناشی از پیروی آن‌ها از جوینی و رشیدالدین، به‌عنوان پیشگامان تاریخ‌نویسی مغولی است.

دوم اینکه این مورخان در شرح احوال تاریخ ایران از ورود اسلام تا حملهٔ مغول، بیشتر متکی به آثار معدودی از مورخان، چون گردیزی، راوندی، ترجمهٔ تاریخ یمینی، صابی و منابع مشهور تاریخ اسلام به‌خصوص تاریخ طبری، کتاب‌الامامه والسیاسه و... بوده‌اند. این موضوع بیشتر دربارهٔ جامع‌التواریخ رشیدی، مجمع‌الأنساب شبانکاره‌ای، تاریخ شیخ اویس و حتی تاریخ گزیدهٔ مستوفی صدق می‌کند؛ همچنین این مورخان به آسانی آثار موضوعی - دودمانی را رونویسی و یا از آن‌ها اخذ و اقتباس کرده‌اند، بدون آنکه رنج تحقیق را بر خود هموار سازند. از گفته رشیدالدین استنباط می‌شود که او در پی منابعی بوده است که تاریخ یک سلسله و یک دوره و به تعبیر خودش، حکایت هر پادشاه را به شیوه موضوعی بیان کند تا رونویسی آن آسان باشد. او نوشته است: «لکن حکایت هر پادشاه (در اثر ابن‌اثیر) مضبوط نیست و کیفیت آن کمابیش بر ولا و ترتیب معلوم نمی‌شود» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۲۲۹) تا این وزیر با آن همه مشغله و گرفتاری به‌راحتی آن را استنساخ کند؛ بدین ترتیب مورخان ایلخانی بدون تحقیق، بیشتر به رونویسی از منابع خاصی همت

گماشتند؛ هرچند باید گفت که مورخان ایلخانی به‌رغم تعدادشان، مطالب یکنواختی درباره تاریخ قبل از مغول دارند؛ به‌عبارت‌دیگر هر چند آن‌ها آثار بزرگی درباره مغولان نوشته‌اند؛ اما درباره تاریخ قبل از مغول، به‌جز رونویسی مکرر از برخی آثار، کار درخوری انجام نداده‌اند. (فقط جوینی درباره خوارزمشاهیان به‌شکل گزیده‌ای و درباره اسماعیلیان به‌شکل تحقیق‌گونه‌ای مطالبی نوشته است).

اکنون پس از این مقدمه، مناسبات چندجانبه ولی توأم با سکوت مرموزانه مورخان ایلخانی، به‌خصوص جوینی و رشیدالدین دربرابر ابن‌اثیر بررسی خواهد شد.

الف) جوینی و ابن‌اثیر

عظاملك جوینی، مورخ متقدم عصر مغول و ایلخانی و مؤلف تاریخ جهانگشای چنگیزی، تأثیر خاصی بر روند تاریخ‌نگاری ایلخانی و حتی رشیدالدین گذاشت و به‌طور کلی اثر او یکی از بهترین نوشته‌های تاریخی است و همچنین به‌دلیل تفصیل کتاب «جهانگشا» در احوال سابقه قوم مغول و جبهه‌ای جهانی دارد. بی‌شک جوینی که پیش از مغول‌ها سال‌ها حاکمیت بغداد را داشت و در تصرف آن شهر نیز حضور داشت، تاریخ‌الکامل را می‌شناخت و یکی از منابع مهم جوینی در شرح احوال تاریخ خوارزمشاهیان، تاریخ اسماعیلیان و حمله مغول تا سال ۶۲۸ به‌احتمال، تاریخ ابن‌اثیر است؛ زیرا یکی از بهترین و متقدم‌ترین شرح‌حال‌ها درباره تاریخ خوارزمشاهیان و ابتدای حمله مغول است؛ باین‌وجود جوینی به‌رغم استفاده احتمالی‌اش از الکامل، به‌عمد از کتاب ابن‌اثیر به‌عنوان منبع یاد نمی‌کند.

جوینی در آغاز تاریخ خوارزمشاهی از دو منبع در احوال آن‌ها نام می‌برد: یک اثر همان «مشارب‌التجارب» از ابن‌فندق است که منبع ابن‌اثیر نیز بوده است و دیگری «جوامع‌العلوم» امام‌فخر رازی است (جوینی، ۱۳۶۷: ۱/۲) که به‌ظاهر آن‌گونه که مرحوم قزوینی قید کرده‌اند، این کتاب فقط اشاره کوتاهی به یک واقعه از ایام خوارزمشاهیان دارد (همان، ۱، مقدمه قزوینی). اینکه جوینی از جوامع‌العلوم امام‌فخر رازی به‌عنوان منبع یاد می‌کند، نوعی زرنگی رندانه برای فرار از ذکر نکردن منبع یا منابع اصلی دیگر است؛ زیرا

یاد کردن از جوامع‌العلوم امام‌فخر رازی به‌عنوان منبع تاریخی، نوعی رد گم کردن است و فرد هوشیاری چون جوینی از سر تصادف یا سهل‌انگاری به چنین کاری دست نمی‌زند. بی‌شک جوینی به رونویسی از مشارب‌التجارب در شرح احوال سلاطین خوارزمشاه، از جمله سلطان شاه‌بن ایل‌ارسلان و درگیری و مناسبات او با تکش و همچنین قراختاییان و غلبه تکش روی آورد (همان، ۱۷/۲ به بعد). ابن‌اثیر نیز درباره سلطان‌شاه، تکش و قراختاییان همین شرح را دارد که به نوشته جوینی شبیه است؛ اما با تأکید بر این نکته که ابن‌اثیر در پایان این واقعه می‌نویسد: «آنچه تا اینجا گفته شد، مطالبی بود که ابوالحسن‌بن ابوالقاسم بیهقی در کتاب مشارب‌التجارب آورده است» (ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ۱۹/۲۲-۲۶). اما جوینی تنها در همان موضع نخست به مشارب‌التجارب اشاره کرد و دیگر هیچ‌گاه از آن یاد نکرد که در کدام مقطع پایان یافته و برای ادامه تاریخ خوارزمشاهیان از چه منبع یا منابع دیگری سود برده است. جوینی تلاش بسیاری کرده است تا منابع خود را پنهان کند و تا حد زیادی محقق را به خودش مظنون می‌کند که علت این همه مخفی‌کاری او درباره عدم ذکر منبع، ناشی از چیست.

اما ابن‌اثیر پس از شرح مطالب تاریخی فوق از مشارب‌التجارب و اعلام پایان آن کتاب می‌نویسد: «یکی از علمای تاریخ، این حوادث را به گونه‌ای روایت کرده است که در بعضی قسمت‌ها از لحاظ تقدم و تأخر وقوع وقایع با مطالب فوق اختلاف دارد» (همان، ۲۲/۲۶)؛ اما متأسفانه ابن‌اثیر به‌رغم اشاره به این مورخ دوم، نام او را نمی‌برد؛ سپس ابن‌اثیر خبر این مورخ ناشناس (دوم) را به تفصیل می‌آورد و در پایان می‌نویسد: «اگر می‌توانستم این دو روایت را با هم جمع کنم همین کار را می‌کردم؛ ولی این میسر نشد؛ چون یکی از آن‌ها مطلبی را جلو انداخته و دیگری آن را عقب انداخته است؛ بدین جهت ما سخنان دو مورخ را آوردیم» (همان، ۲۷/۲۲-۲۸). اکنون مسئله این است که مورخ دومی که ابن‌اثیر به او اشاره کرده است، کیست و عنوان اثر او چیست؟!

در وهله اول با وسوسه خاص تصور کردم که شاید منظور ابن‌اثیر، تاریخ و قصص نابی از هیصم‌بن محمدبن عبدالعزیز است که یکی از منابع جوزجانی است؛ اما با دقت در مطالب او و شرح مفصلی که استاد عبدالحی حبیبی در احوال نابی آورده است (جوزجانی،

۱۳۶۳: ۳۲۷/۱؛ تعلیقات حبیبی، ۲/ ۲۹۹ به بعد، ۴۰۸ به بعد) حداقل متوجه شدم که حدسم اشتباه بود؛ با این وصف مورخ دوم همچنان ناشناس ماند و شاید تحقیقی دقیق‌تر او را بشناساند. از فحوای نوشته ابن‌اثیر این نکته استنباط می‌شود که مورخ مذکور (مورخ ناشناس دوم) تا حدی از غوریان جانب‌داری می‌کند و چهره‌ای تحسین‌برانگیز از آن‌ها ارائه می‌دهد.

اکنون همچنان این پرسش اساسی مطرح است که جوینی پس از اتمام مطالب کتاب مشارب‌التجارب، تاریخ خوارزمشاهیان را براساس کدام یا کدامین منبع نوشته است؟ به یقین جوینی در کتاب مشارب‌التجارب (شرح سلسله خوارزمشاهیان) از مطالب ابن‌اثیر، بدون نام بردن از او استفاده کرده است؛ برای مثال مطالب مربوط به مرگ سلطان‌شاه، شرح احوال، اقدامات و مناسبات علاء‌الدین تکش در جهانگشای جوینی (جوینی، ۱۳۶۷: ۲/ ۳۰) به بعد) با آنچه در تاریخ‌الکامل آمده است، شباهت تام دارد؛ به جز مواردی که جوینی برحسب عادت با توصیفات بیانی و استعاره‌ای خود موضوع را رنگ و لعابی داده، مطالب تاریخی هر دو منبع تقریباً یکسان است؛ هرچند اختلاف جزئی هم وجود دارد؛ برای مثال ابن‌اثیر، قتل طغرل سلجوقی را به‌دست تکش در ۲۴ ربیع‌الأول سال ۵۹۰ و جوینی آن را در ۲۹ ربیع‌الأول آورده است؛ اما با دقت در نوشته جوینی می‌توان تا حدی این اختلاف را حل کرد. شاید جوینی تاریخ بردارشدن او را نوشته است. نکته جالب اینکه پس از قتل طغرل، مطالب جوینی در احوال و اقدامات تکش و مناسبات او با خلیفه ناصر و همچنین تنش و درگیری میان تکش و ابن‌قصاب (همان، ۲/ ۳۲-۳۴) با آنچه که ابن‌اثیر در این موارد نقل کرده است تا حد زیادی متفاوت است. لحن جوینی جانب‌داری و حمایت خاصی از سلطان تکش را نشان می‌دهد «وزیر (ابن قصاب) بگریخت و آبروی دارالخلافة بریخت... ناموس ایشان شکسته شد» (همان)؛ در حالی که نوشته ابن‌اثیر فضای متفاوت دیگری دارد که تا حد زیادی لحن جوینی را تعدیل می‌کند؛ با این حال نوشته او کامل‌تر و گویاتر از بیان جوینی است؛ پس جوینی نمی‌توانست منبع بهتری از ابن‌اثیر در اختیار داشته باشد.

ابن‌اثیر به جز اخبار و احوال خوارزمشاهیان و خلافت عباسی از ضلع سوم این قضایا یعنی بقایای سلاجقه از جمله قتلغ اینانج و سرداران همراه او یاد می‌کند که برای رسیدن به قدرت از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کردند؛ در حالی که جوینی به آن‌ها توجه چندانی ندارد (ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ۱۳۷/۲۴ به بعد، ۱۲۲-۱۲۵)؛ به‌طور کلی ابن‌اثیر در احوال سلسله خوارزمشاهیان و مناسبات آن‌ها با غوریان و تنش و مجادله با خلافت و مناسبات و مخاصمات آن‌ها با قراختیایان شرح بهتری از جوینی دارد و بحث را در دایره وسیع‌تری پی می‌گیرد (همان، ۱۷۸/۲۴ به بعد؛ مقایسه با جوینی، ۱۳۶۷: ۳۰/۲ به بعد).

شاید یکی از علل این تفاوت‌ها این است که جوینی به شکل برشی، مطالب مربوط به خوارزمشاهیان را استخراج کرده است؛ برای مثال جوینی در شرح احوال تکش پاره‌ای از مطالب از جمله لشکرکشی به بخارا را فرو گذاشت؛ در حالی که ابن‌اثیر آن را نقل کرده است (ابن‌اثیر، ۱۸۴/۲۴-۱۸۵). لشکرکشی تکش به ری و دستگیری و گوشمالی میاجق، ارسال خلعت از سوی خلیفه ناصر برای خوارزمشاه و همچنین قتل نظام‌الملک مسعودبن‌علی به دست اسماعیلیان و محاصره قلاع اسماعیلیان در هر دو منبع، مشترک است (جوینی، ۱۳۶۷: ۴۱/۲ به بعد؛ ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ۲۴/۲۱۸-۲۲۰).

بنابراین در احوال تکش و حوادث، اقدامات و مناسبات او مطالب هر دو منبع در موارد بسیاری مشترک و مطابقت کامل دارند؛ هر چند ابن‌اثیر مطالبی بیشتر از جوینی دارد؛ اما احتمال اینکه هر دو از منبعی مشترک استفاده کرده باشند، وجود دارد و شاید جوینی، هم از ابن‌اثیر و هم از آن منبع مشترک سود برده است؛ زیرا گاه ابن‌اثیر فقط به ماه واقعه اشاره دارد؛ در حالی که جوینی روز حادثه را نیز قید کرده است؛ برای مثال ابن‌اثیر، قتل نظام‌الملک مسعودبن‌علی را در جمادی‌الآخر سال ۵۹۶ و جوینی با قید روز آن ۱۰ جمادی‌الآخر می‌نویسد (ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ۲/۲۱۹؛ جوینی، ۱۳۶۷: ۴۵/۲). گاه اختلاف بسیار ناچیز است؛ برای مثال ابن‌اثیر مرگ تکش را در بیستم رمضان و جوینی آن را در نوزدهم رمضان آورده است (همان، ۲۴/۲۲۹؛ همان، ۴۶/۲). شاید جوینی به‌عمد این تغییرات ناچیز را اعمال کرده تا فاصله خود را با ابن‌اثیر حفظ و این چنین وانمود کند که از آن منبع استفاده نکرده است؛ به‌هر حال جوینی منابع خود را ذکر نکرده ولی با توجه به قراین و

شواهد مذکور، بی‌گمان یکی از منابع اصلی او درباره‌ی خوارزمشاهیان، الکامل ابن اثیر بوده است.

اما بینش این دو و موضع‌گیری آن‌ها در قبال سلسله‌ها و شخصیت‌ها متفاوت است. جوینی آشکارا در مناسبات و مخاصمات غوریان با محمد خوارزمشاه برای غلبه بر خراسان با لحنی خصمانه، آن‌ها را ظالم و غارتگر می‌خواند و با صراحت از اقبال مردم به خوارزمشاهیان یاد می‌کند (جوینی، ۱۳۶۷: ۲/۴۷ به بعد)؛ در حالی که ابن‌اثیر از به‌سوگ نشستن غیاث‌الدین محمد غوری و اعلام سه روز عزای عمومی به مناسبت درگذشت تکش یاد کرده و آن را نشانه‌ی خردمندی و مردانگی او دانسته است (ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ۲۴/۲۳۱).

ابن‌اثیر برخلاف جوینی به نقل از بازرگانی - که از دوستان ابن‌اثیر بود و در آن ایام در شهر نیشابور حضور داشت - از رفتار عادلانه غیاث‌الدین در تصرف شهر خبر می‌دهد که چگونه اموال غارت‌شده را به صاحبان آن‌ها بازگرداند (همان، ۲۴/۲۴۷-۲۴۹)؛ همچنین ابن‌اثیر در مناسبات غوریان و خوارزمشاهیان جانب بی‌طرفی را نگه داشته است؛ زیرا وقتی از اعتراض محمد خوارزمشاه به غیاث‌الدین غوری باخبر شد که با لحنی سوگمندانه و متوقعانه یادآوری کرد که من سرگرم مراسم سوگواری پدرم بودم و انتظار داشتم که تو از من دلجویی کنی یا مرا در برابر قراختیایان یاری دهی و تو هیچ‌کدام را به انجام نرساندی و شهرهایم را نیز تصرف کردی که در واقع نوعی انتقاد تلویحی از غوریان است (ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ۲۴/۲۶۶-۲۶۷).

در این دو روایت ابن‌اثیر، آشکارا نوعی تضاد وجود دارد. در روایت اولی غیاث‌الدین غوری در مرگ تکش، اعلام عزای عمومی می‌کند؛ در حالی که از روایت دوم استنباط می‌شود که چنین موضوعی صحت ندارد. این مطلب یکبار دیگر ثابت می‌کند ابن‌اثیر دو منبع در اختیار داشت که یکی از آن دو به جانب‌داری از غوریان و دیگری از خوارزمشاهیان حمایت کرده است و یا اینکه پاره‌ای از مطالب ابن‌اثیر، همان‌گونه که در نقل واقعه نیشابور یاد شد، برگرفته از مطالب شفاهی و روایات معاصران بوده است. اما ابن‌اثیر پاسخ غیاث‌الدین به پیام‌های خوارزمشاه را زبان‌بازی توصیف کرده است تا با وقت‌کشی و فرصت‌گیری، برادرش شهاب‌الدین با لشکریان از هند باز آیند. در این میان در

سال ۵۹۸ غیاث‌الدین درگذشت و پس از آن خوارزمشاهیان بودند که با استفاده از این آشفتگی فرصت حمله به غوریان را مغتنم شمردند. جوینی آشکارا سلطان محمد خوارزمشاه را از این سوءاستفاده مبرا دانست و حمله به غوریان را به دلیل تحریک اطرافیان و مشاوران دانست (جوینی، ۱۳۶۸: ۲/۵۳).

ابن‌اثیر و جوینی گزارشی یکسان از محاصره هرات به دست خوارزمشاه و مقابله آلب غازی، جانشین غیاث‌الدین و در نهایت مصالحه آن‌ها دارند؛ هرچند کیفیت مرگ آلب غازی در هر دو منبع بسیار متفاوت است (ابن‌اثیر، ۱۳۶۷: ۲۵/۴-۵؛ جوینی، ۱۳۶۸: ۲/۵۴)؛ در نتیجه برای بیان مناسبات و مخاصمات غوریان و خوارزمشاهیان، جوینی همچون مورخ دربار خوارزمشاهی، با لحنی قاطع و جانب‌دارانه از خوارزمشاهیان حمایت کرد؛ اما ابن‌اثیر جانب تعادل را رعایت نموده و لحنی بی‌طرفانه داشت.

اغراق و بیان رجزگونه جوینی در شرح این مقطع از احوال محمد خوارزمشاه و قدرت او، با فرار از هرات به سوی پایتخت پس از بازگشت شهاب‌الدین غوری از هند - که او را تا خوارزم تعقیب کرد- و همچنین تقاضای محمد خوارزمشاه از قراختیایان برای حمله از پشت سر به شهاب‌الدین و عقب‌نشینی شهاب‌الدین از خوارزم و مقابله‌اش با قراختیایان، که به‌رغم آن مغلوب شد و با قراختیایان کار به صلح کشید، با روند واقعی حوادث مطابقت ندارد (جوینی، ۱۳۶۸: ۲/۵۳-۵۷). ابن‌اثیر نیز ماجراها را به همین سان، اما بدون اغراق و مبالغه معمول جوینی نقل می‌کند.

نکته مهم اینکه ابن‌اثیر در مجموع، دو روایت را در شرح این حادثه سه‌وجهی خوارزمشاهی، غوری و ختایی دارد که در روایت اول، موضوع همان است که در بالا گفته شد؛ اما در روایت دوم اختلاف وجود دارد؛ زیرا حاکم سمرقند که متحد ختاییان بود به دلیل حمیت و تعصب دینی با طرح صلح توطئه‌گونه‌ای تلاش کرد تا شهاب‌الدین را از مخمصه قراختیایان نجات دهد. ابن‌اثیر با نقل این روایت دوم بر نقش حاکم سمرقند به‌عنوان منجی شهاب‌الدین تأکید می‌کند (ابن‌اثیر، ۱۳۶۷: ۲۵/۵ به بعد). ابن‌اثیر در ادامه می‌نویسد که درباره شکست خوردن سلطان شهاب‌الدین از ختاییان روایت دیگری هست. در این روایت علت شکست شهاب‌الدین، کمبود آذوقه و آب بیان شده است که در نهایت

با دخالت حاکم سمرقند به نفع وی صلح برقرار شد (همان، ۲۵ / ۱۱ به بعد). این روایت به روشنی لحنی جانب‌دارانه از شهاب‌الدین و توجیه شکست او از قراختاییان دارد؛ اما مهم و جالب اینکه جوینی نیز بخشی از این روایت یعنی دخالت حاکم سمرقند را با روایت نخستین ابن‌اثیر تلفیق کرده است. پیداست که موضوع تا حدی پیچیده می‌شود. گفتنی است که نوشته جوینی درباره تاریخ قراختاییان دارای ابهام فراوان است و خالی از سهل‌انگاری نیست؛ شاید تا حدی نیز بتوان او را تبرئه کرد؛ زیرا او به شکل فرعی به تاریخ قراختاییان اشاره می‌کند؛ در حالی که ابن‌اثیر توجه ویژه‌ای به تاریخ قراختاییان دارد که شاید یکی از منابع منحصر به فرد آن‌هاست.

در تفاوت نوشته جوینی با ابن‌اثیر باید گفت که صاحب جهانگشا، محور گزارش خود را فقط بر پایه احوال خوارزمشاهیان گذاشته است و احوال و مناسبات آن‌ها با سنجر و فرماندهان سلجوقی خراسان، غوریان و قراختاییان را کمتر بیان می‌کند؛ در حالی که ابن‌اثیر با بررسی آن، تاریخ خوارزمشاهی را در فضای گسترده‌تری در پیوند با این مجموعه در هم تنیده، دیده است که به طبع گزارش‌های او نسبت به جوینی کامل‌تر و جاندارتر و متقدم‌تر است و بی‌شک یکی از مهم‌ترین منابع خوارزمشاهیان کتاب ابن‌اثیر است که نوشته‌های جوینی را نمی‌توان با آن مقایسه کرد.

هر چند یکی از پژوهشگران با استناد به نوشته نسوی خاطر نشان کرده که ابن‌اثیر نتوانسته است تمام اخبار خوارزمشاهیان را ضبط کند (خسرویگی، ۱۹:۱۳۸۷)؛ اما نسوی، مؤلف «سیرت جلال‌الدین»، که به حکم موقعیت، اطلاعات بسیاری از سلسله خوارزمشاهی داشته، نوشته ابن‌اثیر را در احوال آن دودمان، صحیح و کامل ارزیابی کرد و حتی به نوعی نوشته خود درباره احوال جلال‌الدین را ادامه و ذیل آن دانست (نک: نسوی، ۴).

شکی نیست که دو منبع درباره خوارزمشاهیان و غوریان وجود داشته و ابن‌اثیر نیز بدون ذکر نام از هر دو منبع استفاده کرده است. ابن‌اثیر نیز گاه در بیان حوادث و مناسبات قراختاییان، خوارزمشاهیان و غوریان تاندازه‌ای سردرگم است؛ برای نمونه اخبار او از تصرف بلخ در سال ۵۹۴ به دست غوریان تا حدی آشفته و روند وقایع با هم ناسازگارند. این آشفته‌گی ناشی از چند عامل است.

به‌احتمال همان‌گونه که ذکر اشاره شد، دو منبع دربارهٔ غوریان وجود داشته است که یکی از آن‌ها لحنی جانبدارانه از آن‌ها دارد. ناگفته نماند که منابع ابن‌اثیر، تنها منابع کتبی نبوده و او به حکم معاصر بودن از روایات شفاهی و خاطرات افراد شاهد نیز استفاده کرده است؛ بنابراین به‌یقین ابن‌اثیر مطالب خود را از روایات شفاهی و شاهدان ماجرا تکمیل کرده است؛ بنابراین وجود چند نمونه ناسازگاری تاحدی توجیه‌پذیر است؛ هرچند باید گفت که یکی از بهترین منابع غوریان نوشتهٔ ابن‌اثیر است.

اکنون در این میان تکلیف منابع جوینی چه خواهد شد؟! او از کدامین منابع استفاده کرده است؟ تاریخ‌الکامل در نوشتهٔ او چه جایگاهی دارد؟ آیا جوینی از کتاب ابن‌اثیر بهره گرفته است؟ در این میان سکوت او در ذکر منبع یا منابع را باید چگونه توجیه کرد؟. شکی نیست که حداقل یکی از منابع مهم جوینی دربارهٔ خوارزمشاهیان و مناسبات و اقدامات سیاسی - نظامی و... آن‌ها الکامل ابن‌اثیر بود. با توجه به این شواهد و اینکه به‌یقین جوینی از ابن‌اثیر استفاده کرده و از ذکر این منبع نیز خودداری ورزیده است، آیا می‌توان جوینی را متهم به انتحال کرد؟

از حوادث سال ۶۰۲ به بعد نوشته‌های ابن‌اثیر و جوینی تا حد زیادی از هم فاصله می‌گیرند؛ هرچند در کلیات، با یکدیگر اشتراکاتی دارند؛ اما به‌مرور تفاوت‌ها زیاد می‌شود. شاید علت این است که هر دو از منابع شفاهی و کتبی متعددی بهره گرفته‌اند.

اکنون سؤال این است که آیا جوینی در گزارش تاریخی خود از حملهٔ مغول، از مطالب ابن‌اثیر استفاده کرده است؟ دربارهٔ اوضاع و احوال شرق منطقهٔ خوارزمشاه از جمله سمرقند، در آستانهٔ حملهٔ مغول، مطالب جوینی و ابن‌اثیر در کلیات، شباهت بسیاری با هم دارد؛ از جمله خاطرهٔ قتل عام سمرقند به‌دست سلطان محمد در عهد عثمان‌خان در ذهن مردم بر دوام و کینه از خوارزمشاه برقرار بود (ابن‌اثیر، ۱۳۶۷: ۲۵/۲۰۶-۲۱۰؛ جوینی، ۱۳۶۸: ۲/۱۲۲-۱۲۵). موارد مشابه دیگر (کم‌وبیش دارای اختلاف) در فتح بخارا، سقوط سمرقند، واقعهٔ مسجد جامع سمرقند و احوال جلال‌الدین خوارزمشاه در سال ۶۲۴ در کرمان مشهود است.

به‌رغم این اشتراکات، نوشته ابن‌اثیر به‌دلیل نزدیکی به وقایع، نوعی گزارش اخبار روایی- روزانه است و هسته گزارش‌های او با نوشته جوینی همخوانی دارد؛ هرچند جوینی طبق معمول با توصیفات و بیان استعاره‌ای، موضوع را کش و قوس می‌دهد؛ اما درنهایت این دو نوشته در شرح حمله مغول و اقدامات و فعالیت‌های آن‌ها مکمل هستند.

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد دیدگاه و نگرش ابن‌اثیر و جوینی درباره حمله مغول است. ابن‌اثیر این همه ویرانی را ناشی از درنده‌خویی و خون‌خواری قوم مغول می‌داند که حتی از دجال آخر زمان نیز مخرب‌تر و بی‌مروت‌تر بودند ... به هیچ کس رحم نمی‌کردند؛ زنان، مردان و اطفال را می‌کشتند و شکم زنان آبستن را نیز می‌دریدند (ابن‌اثیر، ۱۳۶۷: ۲۶/ ۱۲۴-۱۲۶). ابن‌اثیر این وقایع را چنان هولناک دید که تا مدت‌ها از نوشتن آن خودداری ورزید (همان). گزارش‌های وحشتناک ابن‌اثیر درباره احوال این سامان با گزارش منابع چینی، اروپایی و سایر اقوام و مللی که به آن‌ها حمله شده بود، مطابقت دارد؛ همچنین ابن‌اثیر در توجیه و تفسیر پیشرفت سریع مغولان آن را ناشی از اقدامات ناسنجیده محمد خوارزمشاه در برانداختن سلاله‌های محلی، بومی و فرمانروایان شهرها می‌داند که تنها خودش باقی ماند و او هم با فرار از برابر مغولان کار را به نفع آن‌ها تکمیل کرد و همین موجبات سرعت بیشتر فتوحات مغولان در قلمرو خوارزمشاه شد (همان، ۲۶/ ۱۳۰).

تحلیل ابن‌اثیر با «شدنی‌های» منطقه ماوراءالنهر و خراسان، تحت اقدامات و فعالیت‌های شدید نظامی و سیاسی محمد خوارزمشاه و به‌خصوص آنچه میان او و غوریان، حاکمان سمرقند و قراختاییان گذشت، مطابقت دارد و سلطان خوارزمی با برانداختن این سلسله‌ها و حاکمان ریشه‌دار منطقه، به‌نوعی جاده پیشرفت مغولان را بسیار بیشتر از آنچه تصور شود، هموار کرد که این با تفسیر ابن‌اثیر از سرعت فتوحات مغول همخوانی دارد. گذشته از این تحلیل و ارزیابی‌ها، ابن‌اثیر در مواردی نادر و به‌شکل فرعی، بدون آنکه اصرار ورزد، به تقدیر و مشیت الهی درباره حمله مغول نیز اشاره دارد؛ اما هیچ‌گاه حمله و کشتار مغول را با تقدیر الهی توجیه و تفسیر نکرد؛ او می‌نویسد: «از خدا می‌خواهم که خود یار و یاور اسلام و مسلمانان باشد و یاری ایشان را فراهم آورد؛ زیرا هیچ کس نیست که یار و یاور مسلمانان باشد و از اسلام نگهداری کند (اذا اراد الله بقوم سوء أفلا مرد له ومالهم من دونه

من وال)»^۱ (همان، ۱۳۰، ۲۶) که آیه مذکور شاید نشانی از تقدیر الهی باشد که بدون هیچ توضیحی نقل شده است. در موضعی دیگر نیز در شرح تصرف مازندران می‌نویسد: «از آنجا که خدای بزرگ می‌خواهد، آن ملعونان مازندران را بی‌دردسر گرفتند» (همان، ۲۶-۱۵۵). بدینسان ابن‌اثیر به‌شکل فرعی، گاه در مواردی نادر، چنین اشاره‌ی تقدیرگونه‌ای دارد که به‌هیچ‌روی به‌هسته بررسی وی از حوادث تبدیل نشده و مشیت و تقدیر را در توضیح و توجیه حمله‌ی مغول به‌کار نگرفته است.

شکی نیست که جوینی بارها به خونخواری مغولان و کشتار توده انسانی به‌دست آنان را اشاره کرده است و حتی معتقد است که آنچه گفته، تنها نمونه‌ای اندک از موارد بی‌شمار و مشت‌ی از خروار است و ارقام هزاران کشته حکایت از حجم بالای کشتار و نابودی دارد. او گاه با عباراتی کوتاه مانند «-تولوی - اکناف و اطراف خراسان را به‌سان کف دستی گردانید» عمق فاجعه را نشان می‌دهد (جوینی، ۱۳۶۷: ۱/۱۱۸) و در اغلب صفحات، سایر مورخان ایلخانی نیز چنین گزارش‌هایی دارند (نک: مستوفی، ۱۳۸۱: ۵۸۲؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۲۳۴-۲۴۴)؛ اما در کنار این همه گزارش وحشتناک و تأسف‌بار، توضیح و توجیه جوینی در چرایی و چگونگی حمله‌ی مغول سری دراز دارد.

تفسیر او از حمله‌ی مغول به‌راستی با گزارش‌های خود وی در تضاداند. او به‌رغم آگاهی از آن همه کشتار، مغولان را محکوم نکرد؛ هرچند بر مقتولان بسیار گریست و برخلاف ابن‌اثیر مشکل و مصیبت حمله‌ی مغول و توجیه و چرایی آن را متوجه مردم مغلوب و مقتول کرد. جوینی حمله‌ی مغول را به پای تقدیر گذاشت او به‌شکل ترجیع‌بند آن وقایع را تکرار کرد و به جفای گردون حواله داد (جوینی، ۱۳۶۷: ۱/۹۴) و نیز آن را قهر الهی حاصل از کفران نعمت و ارتکاب گناه شمرد؛ زیرا خلایق دچار فسحت مال و رفاه حال شدند و کفران نعمت ورزیدند (همان، ۱/۱۲). تفسیر و بینش جوینی در این‌باره بسیار وحشتناک و ملال‌آور است.

او پس از رفتار وحشیانه‌ی مغولان در مسجد بخاری در پاسخ به پرسش امیر امام جلال‌الدین علی‌بن‌الحسن الرندی، مقتدای سادات ماوراءالنهر، وقتی که با تعجب پرسید:

«مولانا چه حالست؟ این که می‌بینم، بیداری است یارب یا به خواب؟»؛ امامزاده گفت: «خاموش باش! باد بی‌نیازی خداوند است که می‌وزد، سامان سخن گفتن نیست» (جوینی، ۱۳۶۷: ۱/ ۷۹). این بدان معناست که همه‌چیز مقدر الهی بوده و خدای، دیگر به امت محمد (ص) نیازی ندارد؛ اما برخلاف باور تقدیر گرایانه جوینی، ابن‌اثیر نقل می‌کند که همان امام‌رکن‌الدین با مغولان جنگید و به شهادت رسید (ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ۲۶/ ۱۴۱ به بعد)؛ بنابراین نظر جوینی نمی‌تواند با واقعیات مطابقت داشته باشد؛ چون اگر گفتار جوینی درست بود، امام براساس بینش تقدیر گرایانه باید تسلیم مغولان می‌شد و در برابر آنها نمی‌جنگید که به شهادت برسد. اینکه جوینی شهادت او را مسکوت گذاشت به‌خاطر همین نکته بود که ادعای او با قراین بعدی همخوانی ندارد.

جوینی برای اثبات سخن خود چنین گفتگویی را با آب‌وتاب خاص خود بیان داشته است. جوینی در موارد متعدد در توصیف چرایی و توجیه حمله مغول و ویرانی‌ها، به شکل ترجیع‌بند، مدام تقدیر الهی را مطرح می‌کند؛ برای مثال در توجیه فجایع سمرقند با خونسردی خاصی می‌نویسد: «صاحب‌نظران کجا هستند تا به دیده تفکر و اعتبار، حرکات این روزگار پرزرق‌وبرق و نیرنگ و جفای این گردون بیهوده را ببینند و...» (جوینی، ۱۳۶۷: ۱/ ۹۶). آیا شایسته است که پس از آن همه کشتار، جوینی چنین با خونسردی پای گردون را - که به تعبیر خیام گردون خود هزار بار بدبخت‌تر است - به‌میان بکشد و نفس برنیورد.

جالب است که جوینی در حین دعوت خواننده به تفکر هم، او را به تفکر در جفای گردون (تفکر تقدیری) حواله می‌دهد. جوینی به‌روشنی با استناد به حدیثی، قوم مغول را عذاب الهی خواند که بر سر خلائق رهازده نازل شده‌اند؛ زیرا آنها عصیان کرده بودند (همان، ۱۷/ ۱). آدمی در حس انسانی جوینی باید شک کند که چگونه با توجیهاتی بی‌پایه درصدد است تا خواننده را با چنین ادعایی قانع و حتی گمراه کند! جوینی «عذاب سیف» را درباره امت اسلامی برقرار و دوام می‌داند و حمله مغول را همان می‌شمارد. او در نهایت متعقد است که حمله مغول شری بود که به‌مرور به خیر منتهی شد. این دیوان‌سالار حرفه‌ای و بی‌مرام که روح و روانش را به مغولان فروخته و منافعش با حاکمیت آنها سخت‌گیر

خورده بود، خود، بخشی از حاکمیت مغولی بود؛ پس طبیعی است که حمله مغول را این‌گونه توجیه کند.

به احتمال زیاد خطبه منسوب به چنگیز که در بخارا ایراد شد و او خود را عذاب الهی خواند، باید ساخته و پرداخته این مورخ باشد تا به‌راستی چنگیز را مأموری الهی برای عذاب مردمان معرفی کند (همان، ۱/ ۷۹). این خطبه به گونه‌ای است که گویی یک واعظ مسلمان آن را ایراد کرده است. جوینی توضیح نداده است چنگیز که فقط زبان مغولی می‌دانست، چگونه این سخنان را گفته و چه کسی آن را ترجمه کرده است تا خلائق متوجه آن شوند که او مأمور عذاب الهی است! بارتولد نیز این موضوع را بعید دانسته است که چنگیز خان، خود را عذاب الهی خوانده باشد. دلیل بارتولد آن است که ابن‌اثیر به این مطلب اشاره‌ای ندارد (بارتولد، ۱۳۶۶: ۴۱۰). در واقع بارتولد نوشته ابن‌اثیر را در این میان موثق‌تر از نوشته جوینی دانسته است.

ابن‌اثیر وقایع بخاری را از شاهدان ماجرا، مثل فقیهی که در بخاری اسیر و در سمرقند گریخته بود، نقل کرده است و تقریباً روح نوشته او با بینش حاکم جهانگشای جوینی در این واقعه، متضاد است. جوینی حتی سقوط اسماعیلیان را نوعی مشیت الهی شمرد که چنگیز خان مجری آن بود. او در سقوط آن‌ها چنین نوشت: «حقیقت سرّ الهی در خروج چنگیز خان روشن شد» (جوینی، ۱۳۶۸: ۳/ ۱۳۸)؛ پس به‌زعم جوینی، چنگیز فقط مجری اراده و سرّ الهی بود؛ البته نمی‌توان این همه توجیحات کش و قوس‌دار تقدیرگرایانه و مشیت‌جویانه جوینی را فقط به حساب اعتقادات دینی او گذاشت، بلکه او به‌عمد و به نفع حاکمیت مغول قلم زده است.

جوینی به‌زعم خود، خواست با زیرکی خاص، این حادثه وحشتناک را عادی و نوعی قهر الهی قلمداد کند. آری، مورخانی چون جوینی و رشیدالدین با زمینه‌سازی و مقدمه‌چینی خاصی در صدد تعدیل حمله مغول برآمده‌اند و در نهایت مغلوبین و مقتولین ناسپاس و کافر نعمت را مقصر اصلی دانستند که در این میان چنگیز فقط مجری و مأمور عذاب الهی بود؛ بنابراین با این طرز تلقی متضاد جوینی و ابن‌اثیر، جوینی به‌رغم بهره‌مندی از ابن‌اثیر با سکوت خاصی از وی گذشت و سعی کرد حتی به‌عنوان منبع هم از وی یاد

نکند؛ درحالی که مثلاً نسوی، نویسنده سیرت جلال‌الدین، قبل از جوینی، ضمن تحسین تاریخ‌الکامل از آن بهره فراوان برد؛ ابن‌اثیر و نسوی در اردوگاه مخالف مغول قرار دارند، درحالی که جوینی خود بخشی از حاکمیت مغولی است و از این‌روست که پژوهشگری به صراحت خاطر نشان کرده است که «آنچه مسلم است اینکه تاریخ‌نگاری جوینی در خدمت ایلخانان و برای آن‌ها بوده است» (حسن‌زاده، ۱۳۸۰)

ب) رشیدالدین فضل‌الله و ابن‌اثیر

رشیدالدین در موضعی انتقادگونه درباره نوشته ابن‌اثیر و روش او می‌نویسد: «هرچند مصنفان و مؤلفان تواریخ متقدم، کتب از هر نوع ساخته‌اند و حکایات از منته مختلف نامرتب پرداخته‌اند؛ اما خوانندگان از آن فایده تمام نیافته‌اند و نیز تاریخ سال به سال که مرحوم ابن‌اثیر نهاده، هرچند سعی بسیار کرده، لکن حکایت هر پادشاه مضبوط نیست و کیفیت آن کمابیش بر ولا و ترتیب معلوم نمی‌شود، این معنی نزد مطالعه‌کنندگان آن کتاب مقرر است» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۲۲۹-۱۳۷۴). او با کلی‌گویی انتقادآمیز و مبهم از آثار تاریخی پیشین، درصدد برتر نشان دادن شیوه خود است؛ اما در این میان او ابن‌اثیر را مصداق می‌داند.

لازم است یادآوری شود که خواجه رشیدالدین از این روش سنواتی انتقاد می‌کند و آن را برای بیان تاریخ، نارسا می‌شمارد و جالب اینکه خواجه در این میان از ابن‌اثیر یاد و لبه انتقاد خود را متوجه او می‌کند (همان، ۲۲۹-۱۳۷۴). حال باید دید که چرا خواجه انتقاد خود را متوجه ابن‌اثیر کرد؛ درحالی که ابن‌اثیر نه آغازگر این راه و نه نماینده آن بود. و چرا از طبری و دیگران یاد نکرد؟ منشأ انتقاد خواجه از ابن‌اثیر چیست؟ شاید تشخیص این مطلب چندان دشوار نباشد که بی‌شک خواجه از دشمنی و شکوه ابن‌اثیر به‌خاطر حمله مغول آگاهی داشت و این موضع‌گیری او به احتمال قوی برای بی‌اعتبار کردن او به‌خاطر لحن نفرت‌انگیزش در حق مغولان است؛ پس انتقاد خواجه علمی نیست، بلکه منشأ سیاسی دارد. خواجه وزیر مغولان و دوست‌دار آن‌هاست و دیدگاه او با نگرش و شکوه‌های ناله‌گونه ابن‌اثیر در تضاد است.

رشیدالدین فضل‌الله در بخش تاریخ ایران و اسلام قبل از حمله مغول نیز از ابن‌اثیر (تا آنجا که دیده‌ام) استفاده نکرد. همان‌گونه که در مقدمه آمد، او و سایر مورخان مغولی درباره تاریخ قبل از حمله مغول به‌دور از هرگونه رنج تحقیق، سهل‌ترین راه را برگزیدند و تنها به رونویسی چند اثر معدود درباره تاریخ پیش از مغول روی آوردند؛ چنانچه آن‌ها درصدد بهره‌جویی از الکامل بر می‌آمدند، باید اغلب آن مجلدات چندین‌گانه را بررسی می‌کردند و این مستلزم کوشش فراوان بود، بنابراین ترجیح دادند که از آن در گذرند و درباره آن سکوت یا کنند؛ از این‌روست که خواجه متذکر شد، تاریخ سالانه‌ای که مرحوم ابن‌اثیر نوشته، هرچند سعی بسیار نموده است؛ اما حکایت هر پادشاه مضبوط نیست و کیفیت آن کمابیش بر ولا و ترتیب معلوم نمی‌شود (همان). برخلاف گفته خواجه، ابن‌حجر عسقلانی، کتاب الکامل را بهترین تاریخ در ضبط و روش می‌داند؛ به‌طوری‌که شنونده احساس حضور در رویدادها می‌کند (روزنتال، ۱۳۶۸: ۲/۳۳۲) که گویی به‌دقت جواب انتقاد خواجه را داده است؛ اما توجیحات رشیدالدین از چرایی حمله مغول کمتر از موضعگیری و توجیحات جوینی نیست و حتی در مواردی از آن فراتر رفته است که ذکر آن در این موضع شاید ضرورتی نداشته باشد.

ج) سایر مورخان عصر ایلخانی و ابن‌اثیر

سایر مورخان عصر مغول و ایلخانی به‌سان مستوفی و شبانکاره‌ای به حکم آنکه آثارشان در زمره تواریخ عمومی محسوب می‌شود نیز می‌توانستند از تاریخ الکامل به‌عنوان یکی از مهم‌ترین منابع استفاده کنند؛ اما آن‌ها از ابن‌اثیر بهره‌ای نبرده‌اند (نک: شبانکاره‌ای، «مجمع‌الانساب»؛ مستوفی، «تاریخ گزیده»؛ ابی‌بکر قطبی اهری، «تواریخ شیخ اوئیس»). شبانکاره‌ای در بخش تاریخ قبل از مغول به‌جز اشاره به تاریخ یمینی و تاریخ صابی منابع خود را به‌دست نداد و نشانی هم از ابن‌اثیر نیست (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۱/۲۵-۹۲).

مستوفی در آغاز کتاب، فهرستی از منابع، نظیر رساله قشیری، تاریخ طبری، جهانگشا، جامع‌التواریخ و... را نام برد که در این فهرست از «عزالدین، علی‌بن‌الاثیر» نیز یاد شده است (مستوفی، ۸-۹)؛ لیکن در متن کتاب، دیگر ذکری از وی نمی‌کند. در تراجم احوال

مشاهیر از ابن اثیر بدین گونه یاد کرد: «عزالدین ابن اثیر صاحب تاریخ الکامل برادر ابوالسعادت» (همان، ۶۹۶) که یاد کردن و یاد نکردن او یکسان است. هرچند ماهیت فشرده اثر مستوفی به گونه‌ای است که جای خاصی برای بهره‌مندی از ابن اثیر نمی‌گذارد و با توجه به آن، او هیچ‌گاه از الکامل استفاده نکرده است؛ همچنان باید تأکید کرد که مورخان متأخر ایلخانی به‌خاطر تأثیر‌پذیری و الگوگیری از جوینی و رشیدالدین، چنان دل‌خوشی از ابن اثیر نداشته‌اند. ابی‌بکر قطبی اهری نیز در مقدمه اثرش از چند منبع مانند تاریخ طبری و شاهنامه فردوسی یاد کرده است (ابی‌بکر قطبی اهری، ۱۳۸۹: ۲۸)؛ اما دیگر در متن و یا در موارد دیگر، مثلاً در بخش تاریخ عمومی از ابن اثیر بهره‌ای نگرفت.

برخلاف مورخان عصر ایلخانی، نسوی (متوفی ۶۴۷) از معاصران ابن اثیر، کتاب الکامل را به‌حق شایسته نام «کامل» می‌خواند (نسوی، ۱۳۶۴: ۳-۴) و اینکه نسوی در همان ایام، این چنین کتاب را ستود، حاکی از اهمیت کتاب است؛ به‌گونه‌ای که مورخی معاصر به‌صراحت آن را تحسین کرده است؛ باوجوداینکه خود یکی از مطلعان حمله مغول بود از آن بهره‌شایانی گرفت. این قرینه قوی دلالت می‌کند بر اینکه مورخان ایلخانی به‌عمد با انگیزه‌های خاص سیاسی و مغول‌دوستی از ابن اثیر رویگردان شده‌اند. کتاب الکامل، پس از تألیف و انتشار با استقبال زیادی مواجه شد. ابن حجر عسقلانی و ابوطالب علی‌بن‌انجب بغدادی خازن (متوفی ۶۷۴) بر آن ذیل‌هایی نوشته‌اند (روزنتال، ۱۳۶۸: ۲ / ۳۳۲). ابولفدا مؤلف «تاریخ مختصر فی اخبار» تا حدودی اثر ابن اثیر را رونویسی و تلخیص کرده است.

یکی از منابع عمده ابن‌خلدون در «تاریخ العبر» همان تاریخ الکامل است (نک: سالاری شادی، ۱۳۹۱: ۵۳-۷۶). ازسوی‌دیگر مورخان مستقل از ایلخانان، مانند منشی کرمانی به الکامل ابن‌اثیر استناد کرد (منشی کرمانی، ۲۱). مورخان عصر تیموری از جمله میرخواند و خواندمیر به‌شکل وسیعی از ابن اثیر سود برده‌اند (میرخواند، ۱۳۸۰: ۲ / ۹۵۰، ۹۴۲، ۹۱۹ و...؛ ۲۴۲۲/۵ و...؛ بنابراین با توجه به این مقایسه‌ها و مطابقت دادن‌ها، بزرگ‌ترین غایب منابع عصر ایلخانی، الکامل ابن‌اثیر است. این غیبت، تصادفی و سهل‌انگارانه نیست؛ بلکه بیشتر به‌خاطر بینش انتقادی ابن‌اثیر علیه مغولان و تضاد فکری و نگرشی او با آن‌هاست.

نتیجه

اثر مشهور ابن‌اثیر از ایام تألیف تاکنون یکی از بزرگ‌ترین منابع و مصادر تاریخ اسلام و ایران بوده است؛ از آنجا که دو دهه از اواخر عمر وی مقارن و معاصر با حمله مغول سپری شد، گزارش او در زمره نخستین اخبار از حمله مغول است، که به صورت فشرده از همان ایام فراهم آمده است. بیشتر محققان لحن انتقادی و بینش و داوری او درباره مغولان را تأیید کرده‌اند؛ اما به‌رغم این اقبال همگانی، مورخان عصر ایلخانی اعم از مورخان عمومی نویسی و یا مورخان تاریخ سلسله‌نگار مغول و ایلخانی، از وی فاصله گرفته و به او بی‌اعتنا بوده‌اند و یا به بهانه‌ای از تاریخ‌نگاری او انتقاد کرده‌اند؛ از جمله جوینی که به احتمال زیاد یکی از منابع او درباره خوارزمشاهیان و غوریان، نوشته ابن‌اثیر بود. این موضع‌گیری نه‌چندان دوستانه و حتی مغرضانه مورخان ایلخانی در برابر ابن‌اثیر بیشتر ناشی از اختلاف نظر و بینش تاریخی و سیاسی آن‌هاست. ابن‌اثیر بی‌شک یکی از منتقدین جدی مغولان و از نظر بینشی مخالف و حتی دشمن آن‌ها بود؛ درحالی که مورخان ایلخانی، خود، بخشی از حاکمیت مغولی و ایلخانی بوده‌اند و طبیعی است که نمی‌توانستند نگاه ابن‌اثیر را برتابند. این اختلافات جدی موجب شد که مورخان ایلخانی از ابن‌اثیر به‌طور جدی دوری جویند و از وی یاد نکنند و بی‌اعتنا باقی بمانند.

منابع

- ابن‌اثیر، عزالدین علی بن محمد (۱۳۶۸). **تاریخ کامل: تاریخ بزرگ اسلام و ایران**. ترجمه ابوالقاسم حالت، علی هاشمی و عباس خلیلی. تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.
- ابن خلکان، شمس‌الدین (۱۳۸۱). **وفیات الاعیان (ترجمه فارسی منظر الانسان)**. مترجم احمدین محمدالسنجری. تصحیح و تعلیق فاطمه مدرسی. ارومیه: دانشگاه ارومیه.
- ابن عماد حنبلی، ابی فلاح (بی‌تا). **شذرات الذهب فی الاخبار من ذهب**. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابی‌بکر، قطبی اهری (۱۳۸۹). **تواریخ شیخ اویس**. به کوشش ایرج افشار. تبریز: ستوده.

- اشپولر، برتولد (۱۳۷۳). **تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی**. ترجمه جواد فلاطوری. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- بارتولد، و (۱۳۶۶). **تورکستان نامه**. ترجمه کریم کشاورز. تهران: مؤسسه انتشارات آگاه.
- جوزجانی، منہاج سراج (۱۳۶۳). **طبقات ناصری**. به تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- جوینی، عطاملک (۱۳۶۷). **جهانگشای جوینی**. به تصحیح و مقدمه محمد قزوینی. تهران: بامداد، ارغوان.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۸). **ایران و جهان اسلام**. مشهد: آستان قدس رضوی.
- حسن زاده، اسماعیل (۱۳۸۰). «اندیشه مشیت الهی در تاریخ‌نگاری اسلامی». «مطالعه موردی جهانگشای جوینی». فصلنامه تاریخ اسلام. س ۲. ش ۱. صص ۱۳۳-۱۶۶.
- خسروبیگی، هوشنگ (۱۳۸۷). «شناخت و ارزیابی توصیفی منابع و مآخذ تاریخ دوره خوارزمشاهیان». کتاب ماه. تاریخ و جغرافیا. مردادماه.
- رشیدالدین فضل ا... (۱۳۷۴). **جامع التواریخ**. به کوشش بهمن کریمی. تهران: اقبال.
- روزنتال، فرانتس (۱۳۶۶). **تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام**. ج ۲. ترجمه اسدآزاد. مشهد: آستان قدس رضوی.
- سالاری شادی، علی (۱۳۹۱). «تأثیرپذیری ابن خلدون از ابن اثیر». **مطالعات تاریخ فرهنگی**. فصلنامه علمی - پژوهشی انجمن ایرانی تاریخ. س ۳. ش ۱۱.
- شبانکاره‌ای، علی بن محمد (۱۳۸۱). **مجمع الانساب**. به تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- لین، جورج (۱۳۹۰). **ایران در اوایل عصر ایلخانان**. ترجمه سیدابوالفضل رضوی. تهران: امیرکبیر.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۸۱). **تاریخ گزیده**. به تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.

- منشی کرمانی، ناصرالدین (۱۳۶۴). **نسائم الاسحار من لطائف الاخيار در تاريخ و زراعه**. به تصحيح و مقدمه و تعليق مير جلال الدين حسيني ارموى (محدث). تهران: اطلاعات.
- ميرخواند، محمدبن خاوندشاه (۱۳۸۰). **روضه الصفا**. به تصحيح و تحشيه جمشيد كيانفر. تهران: اساطير
- نسوى، شهاب الدين محمد (۱۳۶۵). **سیرت جلال الدين منکبرنى**. به تصحيح مجتبى مینوى. تهران: شرکت انتشارات علمى و فرهنگى.

Archive of SID